

قیاس و تشخیص حکایت از مثنوی معنوی



نویسنده : دکتر بصیر کامجو

19 دسامبر 2014 میلادی

مردی بود که مردم را بسیار مورد آزار و اذیت قرار می داد ، با همه شوخی های بیجا می کرد . پس از هر شوخی هم سعی می کرد ذهن طرف مقابل را از کار خود منحرف کند . روزی در میان جمعی ، به مردی نزدیک شد وسیلی محکمی به پس گردن او زد؛ طوری که صدایی بلند از آن برخاست ، همه مردم نگاهشان متوجه آنان شد.

مرد که سیلی خورده بود از جایش بلند شد و تصمیم گرفت که او هم سیلی محکمی را به او بزند ؛ اما مرد شوخ گفت :
" صبر کن دوست من ! یک سوال از تو می پرسم ، اگر درست جواب دادی ، آن وقت بزن ! بگو ببینم این صدایی که از این سیلی بلند شد ، از دست من بود ، یا از گردن تو !"
این طراق از دست من بودست ، یا از قفا گاه تو ، ای فخر کیا !
مردی که سیلی خورده بود ، از این حرف او عصبانی تر شده ؛ گفت :
" الان به تنها چیزی که فکر می کنم ، این است که سیلی ای به تو بزنم ! آن وقت خودت فکر کن که صدا از کدام بلند شده است !"
این را گفت و یک سیلی محکم حواله او کرد .

نتیجه :

در این حکایت مولانا بصورت کل درمورد دو واژه فلسفی "قیاس" و "تشخیص" اندیشه نموده است. او زمانی که می پرسد " ... بگو ببینم این صدایی که از این سیلی بلند شد ، از دست من بود، یا از گردن تو !" خواننده را در این حالت ، برای دریافت حقیقت به اسلوب شناخت " قیاس " و " تشخیص " عینی مسأله دعوت می کند. هدف از مولانا در اینجا شرح بار معنایی قیاس (سنجیدن) و تشخیص (تمیزدادن) " صدا " و یا متعلق بودن " صدا " به شخص " شوخ " و یا " مرد سیلی خورده " نیست . بلکه معین ساختن انگیزه و علت بروز صدا است. که با سلوک رفتاری و پنداری شخص عامل متعرض و معلول حق تلف شده ، در پیوند مستقیم و متقابل قرار دارد .

که به امتداد بلندای سکوت این نوع " صدا ها " و " ناله ها " در جوامع و نظام های سیاسی خود کامه ، شعورانه و مستدام در " گلوی خود صدا " خفه می شود. ما از جمع هزاران صدای ذیروح زمانه ای خویش ، که از دست قاتلان حرفوی بیداد می کشند. صدای رهایبخش " دانه جو " را برای خوانندگان گرانقدر انتخاب کرده ایم .

صدای دانه جو

(21 می 2005)

زبان داس بهنگام چیغ ساقه جو
همین بگفت به درو، رحم کن به ریشه جو
زگریه های همه ساقه های سربدرو
چکیده خون زمزگان دانه دانه جو

در آن مکان که جو، زخم قهر به جسمش بود
فضا و منطقه را ، درد وناله پُرکرده بود
در آخرین نفسی ، مرگ جو و گردش بود
شنیده بود دروگر، حرف جوئی خون آلود
میان شقشقی داس و سوهان که گفته بود !
عجب زمانه بد این حیات بود؟ که نه بود

یکی بیآمد و با داس تیز سرم ببرید
دیگر بیآمد و با سُم گاو سیاه و سفید
چنان فشار بداد جثه ام به هرسو پرید
مرا زخوشه و کاشانه ام برون بکشید
عجب زمانه که هیچ کس به داد ما نرسید

به حال مان هیچ ذیروح ، کدام صدا نکشید

ندا کشید لب بسته !! گیاه خلوت جوی
به غصه گفت به آب روان چنان بد جوی
چرا حیات همه ساکنان حومه جوی
به میل خود سری صاحبان قدرت جوی
گیاه برگه سبزی بهار، تو باغچه و جوی
بقتل رسیده ز دستی اجیر لالا گوی

به طرز نیمه هراس آن دروگری مزدور
بفکر پاک بشد رفت ز حرص دنیا دور
برای اینکه بدیده نوای هرمقتول ،
حضور صحنه خون و ندایی نعره مور
جرأت بکرد بخود از سرشت قصه زور
مدد بخواست زوجدان بقسم مرد جسور
بگفت به صاحب داس این چه فکرتی ناجور

چرا؟! به قتل همه بته های غرقه بخون
به کیش و عرف غضب یا به نحوه شبخون
برای کسب همان لقمه نان ، پُر از خون
عمل نموده همه مالکان داس همگون
دکتر بصیر کامجو

(21 می 2005)

باید درس های علمی و اخلاقی و تاریخی ، مولانا و سایر حکما و
خردمندان سرزمین خویش را گرامی داریم . واز رهنمایی های ناب
وشایسته ای آنان در شناخت قضایایی سیاسی و حیات فردی و
اجتماعی خود و جامعه مان سود ببریم.

واز این اندرز ها الهام نیک گیریم ، وبا چشم بصیرت و با
شناخت هوشمندانه و دقیق گونه های منبع پیدایی :
عوامل و انگیزه مادی و معنوی " سیلی ها " و " صدا ها " را
عاقلانه باز شناسی نمائیم . وبا خود ارادیت صفوف مبارزان راه
آزادی و صلح کشوررا تقویت بخشیم .
به امید همزیستی مسالمت آمیز